بررسی فقرات استدلال

اکنون به بررسی فقرات استدلال محال بودن دانستن مجموعه تمام حقائق می‌پردازیم:

> فرمول‌اسیون
> 1- خداوند یک **موجود** علیم است. بنابر تعریف خدا.
> 2- یک موجود علیم باید تمامی اجزاء مجموعه تمام حقایق هستی را **بداند**. بنابر تعریف خدا و تعریف مجموعه حقایق هستی.
> 3- دانستن تمامی اجزاء **مجموعه تمام حقایق هستی** محال است. بنابر قضیه کانتور.
> 4- یک وجود علیم نمی‌تواند وجود داشته باشد. نتیجه از 3.
> 5- خدا نمی‌تواند وجود داشته باشد. نتیجه از 4 و 1.
> 6- خدا وجود ندارد. نتیجه از 5.

کلماتی که زیر آن‌ها خط کشیده شده مورد عنایت است ، بعدا إن شاء الله ثابت میکنم :

1- خداوند موجود به وجود وصفی نیست

2- دانستن دو نوع است دانستن شهودی و دانستن شناختی منطقی

3- اما آنچه فعلا محور سخن است مجموعه تمام حقائق است.

> تعریف مجموعه
> یک مجموعه از اجتماع نهادهای قابل تمایز از یکدیگر **پدید** می‌آید.

هر چند مجموعه را تعریف نمی‌کنند و از مفاهیم ابتدایی به حساب آورده و تعریف ناشده رها می‌کنند و به نظر من این نقص بسیار بزرگی است ولی چون در اینجا تعریف کرده‌اند من هم مغتنم شمرده و این سؤال را می‌پرسم: منظور از کلمه پدید آمدن در این تعریف چیست؟ یعنی در خارج ذهن موجود می‌شود؟ یا در ذهن موجود می‌شود؟ و اگر در ذهن موجود می‌شود کنش ذهن در ارتباط با آن درک چیزی است یا فرض و ادّعای چیزی است؟ یا موارد مختلف است و نیازمند یک ضابطه در دسته بندی مجموعه هاست؟

> یک دسته از حقایق حقایق گزاره‌های یا قضیه‌های هستند، که می‌توان آن‌ها را بر اساس اصل دوالانسی منطق صحیح یا غلط دانست. بعنوان مثال هرکدام از روابط ریاضی موجود بین اعداد حقیقتی هستند. یعنی 4=2+2 **یک حقیقت** است و

> همچنین 0=2-2 **یک حقیقت دیگر**. حال از آنجا که این **حقایق قابل تمیز داده شدن** از یکدیگر هستند میتوان اجتماع آنها را بصورت یک مجموعه تصور کرد.

در نهایت در این دلیل گفته میشود : مجموعه تمام حقائق وجود ندارد اجازه بدهید ما از همین حالا سؤال کنیم اینکه میگویید:

یعنی(4=2+2 یک حقیقت است) آیا این حقیقت موجود است؟

اگر معدوم است پس چگونه میگویید تمایز دارد؟!

اگر موجود است چون **یک حقیقت** است پس به ذهن ما وابسته نیست هیچ ذهنی هم اگر نبود این **یک حقیقت** بود ، پس اگرموجود است در کجا موجود است؟ بر مبنای مادی، موجود مجرّد از ماده قائل نمیشوند، در کجا میخواهید سراغ این حقیقت واضح ریاضی بروید؟

بخصوص که در بحث (برهان پنهانی الهی، ای ناباوری) این عبارت را میخوانیم:

> آیا تابحال به این قضیه فکر کردهای که،
> الف- هرچیزی که وجود دارد آشکار است!
> ممکن است شما بگویید، خیر بسیاری از چیزها وجود دارند که آشکار نیستند، مثلا امواج رادیویی و مادون قرمز وجود دارند اما آشکار نیستند. در پاسخ به این اعتراض باید بگویم که شما از کجا میدانید امواج رادیویی و مادون قرمز وجود دارند؟ آیا غیر از این است که اثر مشتق شده از وجود آنها را دیدهایی و یا با هر ارگان حسی دیگری وجود آنرا دریافت حسی کرده اید؟ ممکن است از لحاظ فیزیکی بتوان گفت منظور از آشکار بودن همان "**قابل اندازه گیری کردن**" باشد، امواج رادیویی و مادون قرمز از جنس انرژی موجی هستند و دوره و طول موج آنها قابل اندازه گیری کردن است، ما از آنجایی که این امواج بر ما آشکار شدهاندیعنی توانستهایم آنها را اندازه بگیریم و بسنجیم به وجود آنها پی بردهایم. پس ما به نحوی توانستهایم وجود این چیزها را دریافت حسی کنیم، پس وجود چنین چیزهایی نمیتواند مثال نقضی برای الف باشد.

آیا حقائق ریاضی اگر موجود هستند چگونه قابل اندازه گیری هستند؟ آیا سیستمهای ریاضی محض و دستگاههای هندسی مستقل چه اقلیدسی و غیر اقلیدسی که صحیح هستند و از حقائق به شما
میآیند قابل اندازه گیری هستند

این سؤال جدّی است و بر هر سه مبنای فلسفه ریاضی (منطق گرایی ، صورت گرایی ، شهود گرایی
به پاسخ نیاز دارد

جواب من این است که حقائق موجود هستند اما نه به وجود وصفی بلکه به وجود اشاری که توضیح آن
گذشت ، پس مستقل از ذهن هستند و ذهن تنها آنها را درک میکند و آن هم درکی شهودی که مقابل آن
عدم نیست بلکه ان صحیح که خود مفهومی اشاری است میباشد و در نهایت ان صحیح بودن ان صحیح
هم امری شهودی است که اصلا مقابل ندارد و کسی که به دنبال مقابل برای آن باشد دچار تسلسل
میشود و از ادراک ذهنی ساده که همه از آن برخوردارند فاصله میگیرد و در نوشتار قبلی گذشت که
این صحیح آخری اساسا مقابل ندارد (یعنی اینکه ان صحیح بودن ان صحیح حتما صحیح است)
(صحیح بودن صحیح حتما صحیح است)

> بعنوان مثال مجموعه A را در نظر بگیری که اعضای آن دو حقیقت یاد شده هستند.
> A = { "2+2=4", "2-2=0" }
> پرواضح است که به دلیل بینهایت بودن مجموعه اعداد، بینهایت نیز رابطه حقیقی از نوع یاد شده در میان آنها وجود دارد، یعنی میتوان مجموعهای از حقایق ریاضی را تصور کرد که **تمامی** این حقایق را در خود گنجانیده است، نام این مجموعه را T بگذاریم.

از نکات جالب سلسله مراتبی بودن حقائق است و در این مثال ما میتوانیم با تعریف عدد و عمل جمع و تفریق برای اعضاء ای رفتار مجموعه، فرمول ارائه بدهیم که خود یک حقیقت بیش نیست.

> حال یکی از ویژگیهای خدا در تعریف آن (خداوند چیست؟) علیم بودن خدا است، به این معنی که خدا بر تمامی حقایق **آگاه** است.

آگاهی بر دو نوع است شهودی و شناختی که بعدا توضیح خواهم داد.

> مرحله بعدی در این استدلال این است که نشان دهیم دانستن مجموعه T محال است. زیرا مجموعه T بنا بر قضیه کانتور قابل **تصور** نیست.
> به یاد داشته باشید که فرض کردیم مجموعه T تمامی حقایق هستی را در بر دارد و مجموعهای بینهایت است. آشکار است که دانستن اعضای این مجموعه برای **انسان میسر** نیست زیرا شما هرچقدر هم که از اجزاء این مجموعه را بدانید باز هم اعضای دیگری خواهند بود که شما آنها را هنوز نمیدانید. اما ممکن است گفته شود که دانستن اعضای این مجموعه برای خدا محال نیست زیرا خدا خود نیز بینهایت است و میتواند این مجموعه را درک کند. البته این پاسخ، **قانع کننده نیست** زیرا بینهایت بودن خدا به خودی خود به معنی این نیست که او بتواند اعضای این مجموعه را بداند.
> اما استدلال ما این نیست، همانطور که گفته شد مسئله اینجا است که بنابر قضیه کانتور که از راه برهان خلف اثبات میشود که چنین مجموعه نمیتواند **وجود** داشته باشد.

چهار خط کشیده را ملاحظه کنید:

اول تصور کردن مربوط به علم شناختی است نه شهودی.

ثانیا تصور تک تک اعضای مجموعه اگر ممکن نباشد منافاتی ندارد که ما تمام مجموعه را از طریق تعریف و فرمول خاص مجموعه بدانیم و فلاسفه نام این را علم به جزئی از طریق علم به کلی میگذارند.

ثالثا استدلال کننده باید قانع کند اشکال کننده را ، یعنی باید احتمال اشکال کننده را دفع کند تا برهان او تام باشد ، نه اینکه به اشکال کننده بگوید این احتمال تو من را قانع نمیکند ، پس کجا رفت بیخدایی مثبت گرا؟؟!! این به بیخدایی منفیگرا باز گشت!

راب‌ع اکنون رسوب زدایی که در مفهوم وجود کردم بسیار کارآیی دارد ، می‌گویی‌د چنین مجموعه نمی‌تواند وجود داشته باشد ، می‌گویی‌م **اگر** منظور مجموعه تمام حقائق است در ابتدای امر یعنی قبل از در نظر گرفتن قوت مجموعه توانی این مجموعه ، می‌پرسی‌م آیا **وجود وصفی** نمی‌تواند داشته باشد که مقابل آن عدم است ای **وجود اشاری شهودی** که در تمام حقائق جریان داشت؟ هیچ حقیقتی وجود وصفی ندارد ، اما همین مجموعه خود از حقائق است و امر ثابت و صحیحی است و اشکالات در وجود ان متناهی در وجود وصفی جاری است و گرنه همه می‌پذیری‌م که حقائق صحیح و ثابت هستند و لو : بی‌نهایت بی‌نهایت به توان بی‌نهایت حقیقت داشته باشی‌م ، و تازه این اول راه است که ذهن ما می‌خواهد با امر مجرّد از ماده آشنا شود ، **و اگر** منظور بزرگترین مجموعه است که قوت مجموعه توانی هم در نظر گرفته شود هم جواب نقضی و هم حلی دارد که در بررسی فقرات بعدی توضیح می‌دهم.

ادامه بررسی استدلال محال بودن دانستن مجموعه تمام حقایق:

گفته شد:

> لحظه‌ای تأمل می‌کنیم تا معنای قضیه کانتور را دریابیم. این قضیه نشان می‌دهد که برای هر مجموعه ای، مجموعه دیگری وجود دارد که به معنای خاص نوع بزرگتری از نامتناهی بودن، بزرگتر است. بنابراین، "**بزرگترین** نامتناهی" هم نمی‌تواند وجود داشته باشد! بنابراین، انواع نامتناهی، "نامتناهی" هستند!

دقت کنید که از این بیان ، بی‌نهایت عدد ترانسفینی ثابت می‌شود که همه حقیقتی ریاضی است و ثابت و صحیح است هر چند نظریه مجموعه‌ها نتواند آن‌ها را صید کند ، مانند اینکه بی‌نهایت عدد طبیعی حقیقت دارد اما یک عدد که بی‌نهایت باشد وجود ندارد و نظریه اعداد نمی‌تواند یک چنین عددی به دست ما دهد.

> به دلیل اینکه حقایق از یکدیگر قابل تمایز هستند، اجتماع آن‌ها را می‌توان بصورت مجموعه‌ای از حقایق نشان داد. آشکار است که تمامی **<u>حقایق موجود در هستی</u>** باید مجموعه حقایق ریاضی را نیز در خود بگنجاند و از آنجا که آن مجموعه بی‌نهایت است، مجموعه تمامی **حقایق موجود در هستی** نیز مجموعه‌ای بی‌نهایت است. نتیجه منطقی آنکه خواندن به دلیل علیم بودن خود باید لزوماً مجموعه تمامی **حقایق هستی** را که آنرا نیز T فرض می‌کنیم بداند و در صورتی که حتی یکی از اعضای این مجموعه را نیز ندانند علیم نیست.

در نوشتار قبلی توضیح دادم که عبارت **حقائق موجود در هستی** آغشته به چه رسوباتی است.

> بنابر این همانگونه که قضیه کانتور نشان می‌دهد، مجموعه توانی "تمامی مجموعه ها" از مجموعه "تمامی مجموعه ها" بزرگتر است. بنابر این حقایقی بیش از **مجموعه** آنچه در T وجود داشته است وجود دارند، و این یک تناقض است چون T را تمام حقایق هستی که هیچ حقیقتی خارج از آن وجود ندارد فرض کرده ایم، لذا با استفاده از برهان خلف نشان داده‌ایم که چنین **مجموعه‌ای** اساسا نمی‌تواند وجود

> داشته باشد.
> نتیجه آنکه **مجموعه‌ای** با فرانام "**مجموعه** تمام حقایق هستی" وجود ندارد و چون این **مجموعه** وجود ندارد دانستن آن از دیدگاه معرفت شناسی (Epistemologically) محال است، و چون یک موجود علیم باید قطعاً (...) تمامی حقایق هستی را بداند که بتواند علمش ناقص باشد، هیچ موجود علیمی نمی‌تواند وجود داشته باشد و چون هیچ موجود علیمی نمی‌تواند وجود داشته باشد خدا نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد.

[بیان مغالطه موجود در استدلال]

اکنون نوبت آن است مغالطه‌ای که در این بیان است را آشکار کنیم:

ملاحظه کنید چندین بار کلمه **مجموعه** در مقدمات به کار رفته و در وقت نتیجه گیری کلمه **مجموعه** حذف شده و به جای آن حکم برای عضوهای مجموعه ثابت شده (که من به جای کلمه حذف شده سه نقطه گذاشته ام)، لکن چون **مجموعه** تمام حقائق هستی وجود ندارد پس دانستن این **مجموعه** محال است پس یک موجود علیم نمی‌تواند **مجموعه** تمام حقائق هستی را بداند ولی چه مانعی دارد که **خود حقائق** را بداند ، و لازم است برای توضیح این مغالطه اشاره‌ای تاریخی ذکر کنم:

آنها که آشنا به تاریخ نظریه مجموعه‌ها هستند میدانند که در ابتدای امر که به هر نحو دلخواه مجموعه انتخاب میشد و هنوز خوش تعریفی مجموعه مطرح نبود پارادوکسها پدید آمد و معلوم شد تعریف بعض مجموعه‌ها مشتمل بر تناقض است و این تناقض تاثیری در واقعیت عضوهای آن مجموعه نداشت بلکه اشکال در عضویت و تشکیل مجموعه برای آنها بود و لذا به جای **نظریه طبیعی مجموعه‌ها** ریاضی دانان سراغ **نظریه اصل موضوعی مجموعه‌ها** رفتند تا از اینها جلوگیری کنند.

[پاسخ جدلی]

قبل از جواب حلی میتوان جوابی جدلی داد که فرق است بین اینکه عضوهای یک مجموعه خود مجموعه باشد و بین اینکه عضوها غیر مجموعه باشد ، چون در اولی اجتماع فقط به فرض است و واقعیت ندارد ، و همچنین عضوهای یک مجموعه با زیر مجموعه‌های آن تفاوت میکند ، بنابر این در مجموعه‌ای که اجتماع در آن فرضی باشد علم به عضوهای مجموعه تعلق میگیرد نه به اجتماع فرضی آنها و نه به زیر مجموعه‌های فرضی ، مثلا پنج نفر معین را به عنوان یک مجموعه در نظر بگیرید کسی که این پنج نفر را میشناسد میتوانیم بگوییم عالم به اینها است ولی علم به اینکه شما آن پنج نفر را به عنوان یک مجموعه در نظر گرفته‌اید نداشته باشد و همچنین شما که عضوهای مجموعه خود را میدانید میتوانیم بگوییم عالم به این مجموعه هستید هر چند علم به زیر مجموعه‌های ممکن آن نداشته باشید ، به همین بیان مثال علم میتواند تعلق بگیرد به کاردینال الف که در قبال آن اعداد حقیقی قرار میگیرند چون عضوها و عناصر مجموعه فرضی نیستند بلکه حقیقت دارند اما علم به کاردینال پس از آن که تنها از قوت مجموعه توانی آن حاصل شده باشد لازم نیست تعلق بگیرد چون صرف فرض است ، به خلاف اینکه کاردینال بعدی متعلق به مجموعه‌ای باشد که عضوهای آن خود مجموعه فرضی نباشد ، و این جواب به این جمله استدلال آنها مربوط میشود: ([illegible] *T* [illegible]) که میگوید اگر مجموعه توانی ، حقیقتی را **اضافه** نمیکند چون جز فرض زیر مجموعه‌های یک مجموعه چیزی نیست.

[پاسخ صحیح حلّی]

اما جواب صحیح حلّی آن است که تمام سلسله بینهایت اعداد ترانسفینی حقیقت دارد و کانتور آنها را کشف کرده من فرض کرده باشد و واقعا کاردینال مجوعه توانی هر مجموعه بزرگتر از کاردینال خود مجموعه است و این یک حقیقت است که قضیه کانتور آن را اثبات کرده است ، و

نتیجه آنکه بزرگترین مجموعه و بزرگترین کاردینال معنی ندارد ، و دقت کنید که چون سلسله کاردینالها بینهایت است بزرگترین کاردینال وجود ندارد و از این نمیتوان نتیجه گرفت که چون بزرگترین کاردینال نداریم پس سلسله بینهایت کاردینالها وجود ندارد ، مانند اینکه چون بینهایت عدد طبیعی حقیقت دارد پس یک عدد که بینهایت باشد وجود ندارد نه اینکه چون یک عددی که بینهایت باشد نداریم پس سلسله بینهایت اعداد طبیعی هم نداریم ، و این جواب به این جمله استدلال آنها مربوط میشود: ([illegible]) میشود اینکه این **فرض** ما اشتباه بوده و مشتمل بر تناقض است نه اینکه بینهایت مجموعه با کاردینال خاص خود واقعیت ندارد ، و توضیح بیشتر در بررسی شبهه دومی که ذکر کردهاندخواهد آمد.

> شبهه نخست
> ممکن است خداباور این نتیجه را انکار کند و بگوید از آنجا که خدا خود تنها خالق **تمامی واقعیتها و حقایق** (البته به غیر از واقعیت خودش) است، میتواند T را بداند. اما ایرادِ این شبهه سفسطه مصادره به مطلوب است که در آن بکار برده شده است. مسئله اینجا است که **چیزی** که بنا بر تعریفش متناقض است بنا بر اصل تناقض قابل دانستن نیست و خالقی ندارد.

معلوم شد که در تعریف **مجموعه همه حقائق** تناقض است و در عین حال بینهایت مجموعه حقیقت دارد که میتواند معلوم خداوند باشد و ملاحظه میکنید که چگونه مجموعه با عضوهای آن جاگذاری شده است.

> شبهه دوم
> ممکن است خداباور بگوید عدم امکانپذیری قرار دادن مفهوم "تمام حقایق" در تعریف مجموعه به این معنی نیست که تمام حقایق وجود ندارد. در پاسخ میتوان گفت با **فرض وجود** تمام حقایق **هیچ دلیلی** وجود ندارد که نتوان آنرا بصورت **تنها کافی** مجموعهای بینهایت تعریف کرد، برای اینکه حقایق مجموعهای شوند است که از یکدیگر قابل تمیز دادن باشند، و اگر اجماع تمام حقایق ممکن بود، مجموعه تمام حقایق نیز ممکن میبود، اما از آنجا که وجود **مجموعه** تمام حقایق غیر ممکن است (بنابر اثباتی که صورت گرفت)، میتوان نتیجه گرفت که "**تمام حقایق**" نیز غیر قابل **تصور** است، لذا نمیتوان تصور کرد که علیمی وجود داشته باشد، ای بعبارت دیگر وجود علیم به دلیل عدم امکان اتحاد تمامی حقایق محال است.

اول: کلمه [illegible] **وجود** تمام حقائق را منکر میشود و این همان مغالطهای است که جواب حلی آن را دادم.

ثانیا: چرا هیچ دلیلی ندارد؟!! دلیل اینکه حقائق وجود دارد اما نمیتوان آنها را به صورت یک مجموعه در نظر گرفت این است که ما یک کاردینال ترانسفینی پایانی نداریم در حالی که هر مجموعه یک کاردینال خاص خود را دارد ، پس ما بینهایت مجموعه داریم که ممکن نیست آنها را در یک مجموعه مرجع جای داد و این ممکن نبودن صدمهای به واقعیت آن بینهایت مجموعه نمیزند.
ثالثا: اینکه: ([illegible]) تفصیلی در ذهن منظور است در این صورت مجموعه اعداد طبیعی هم تصور آن ممکن نیست ، و اگر

ادراک عقلانی منظور است می‌گوییم درک عقلانی حقائق هیچ وابسته به این نیست که آن‌ها را در مجموعه قرار دهیم ، و اگر دقت کنیم می‌بینیم که انتزاع ادراک عقلانی **بی‌نهایت** کاردینال ترانسفینی را به ریاضی دانان عرضه کرد در حالی که **مجموعه** تمام آن‌ها نمی‌تواند وجود داشته باشد.

رابع: تصور از نوع ادراک شناختی است و علم خداوند از نوع ادراک شهودی است که توضیح خواهم داد .

بازبینی #2
ایجاد شده 18 ژانویه 2025 06:51:24 توسط khoddami
به روزرسانی شده 19 ژانویه 2025 07:13:33 توسط khoddami